

نگاهی به مقوله ادبیات زندان

دیکتاتورها می‌خواهند همه بدانند که زندان هست و شکنجه. اما در عین حال سخن گفتن از زندان را ممنوع می‌کنند. این یکی از تناقض‌های دیکتاتوری‌هاست. همگان باید حضور و سایه ارباب‌انگیز زندان را لمس کنند. اما نباید گفت و نوشت که زندان هست و زندانی سیاسی. زندان باید دیوارهای بلند داشته باشد بی‌روزن تا هر آنچه در آن می‌گذرد بر همگان پوشیده بماند. اما وجود این دیوارها را همه باید حس کنند. خاطره، اما، انکار چنین حذف و تحریفی و دشمن‌سیاست فراموشی و دیکتاتورهاست. خاطره، که ابتدا پروسه‌ای است فردی، وقتی به قالب واژه درمی‌آید و واژه‌ها ثبت می‌شوند، راه را برای شکل‌گیری حافظه جمعی هموار می‌کند.

اکنون موضوع زندان بخش قابل توجهی از ادبیات ما را در تبعید تشکیل می‌دهد. یادنگاری‌ها، خاطره‌نویسی‌ها، طرح و داستان و کارهای پژوهشی در باره زندان مقوله‌ای را در ادبیات ما گشوده‌است. زندانی قهرمان داستانی قرار می‌گیرد. «قهرمان»ی که چهره عصر خود را دارد. او زندانی «تعزیر»ها و «حد»ها است هم قهرمان مقاومت‌هاست و هم زندانی «توبه»ها. هر دو، شخصیت قهرمانی واقع می‌شوند. اما تنها در تبعید نیست، که از زندان، و به ویژه از زندان‌های جمهوری اسلامی، بی‌پروا تر و عیان تر سخن به میان است، در نشریات و کتاب‌های داخل کشور هم این موضوع شدیداً ممنوع، کم‌کم جای خود را باز می‌کند. حضور اینها سبب شکل‌گیری مقوله‌ای به نام ادبیات زندان شده‌است.

من صحبت امشب خود را به خاطره‌نویسی زندان محدود کرده‌ام. این حوزه از ادبیات زندان به دلیل ارزش سندیتش و همچنین به سبب استقبال خوانندگان از توجه خاصی برخوردار شده‌است. در پانزده سال گذشته حداقل ۲۳ عنوان کتاب خاطرات زندان و دهها خاطرات کوتاه در خارج از کشور منتشر شده‌است. علاوه بر آن در سال‌های اخیر در داخل ایران هم خاطره‌نویسی‌هایی از زندان‌های پهلوی داشته‌ایم و همچنین به رغم سرکوب و تهدید، خاطره‌نویسی‌های پراکنده از زندان‌های جمهوری اسلامی منتشر شده‌است.

نوشته‌های بازماندگان زندان‌های جمهوری اسلامی در مقایسه با پیشینیان از چند ویژگی برخوردار است. نویسندگان این دوره از زندانها، نه نظریه‌پردازان سیاسی و برجستگان روشنفکری زمان خود _ آنچه که مثلاً در ادبیات زندان پیش از دهه ۲۰ شمسی مشهود است _ بلکه عموماً افرادی گمنام بوده‌اند یکی از صدها هزارانی که طعم زندان و شلاق حاکمان اسلامی را چشیده‌اند. چه بسا که برای اولین بار هم می‌نویسند و شاید حتی فاقد تجربه‌های سیاسی هم باشند. این بار «غیر حرفه‌ای‌ها» می‌نویسند. و بر خلاف گذشته زنان هم سهم چشمگیری در این نوشته‌ها دارند. علاوه بر این‌ها، ویژگی دیگری هم در نوشته‌های این نسل به چشم می‌خورد. ما شاهد تحولی در نگاه این نویسندگان به گذشته و خویش هستیم. تجربه‌های وخیم اجتماعی و سیاسی سال‌های بعد از انقلاب، فروپاشی اردوگاه سوسیالیستی، زیر سوال رفتن بسیاری از آرمان‌های گذشته و شکست نگرش‌های ایدئولوژیک ارمغانش برای این نسل تردیدهاست و تنهایی‌ها. آن پشتمانه‌های دیروز و آن «ما» پشتیبان، دیگر حضوری به قوت دیروز ندارند. فرد دچار سرگشتگی است و می‌کوشد فردیت خود و «من» را جانشین «ما» سازد. تاملی در خاطره‌نویسی‌های نسل مبارزان حزب توده نشان می‌دهد که فردیت تقریباً در آنها هیچ جایگاهی نداشته و به جای

مسئولیت‌های فردی، خطاها و اشتباهات به دیگران نسبت داده می‌شد. (در این ارتباط شاهرخ مسکوب مقاله جالبی دارد در ایران‌نامه با عنوان «ملاحظات در باره خاطرات مبارزان حزب توده») و همچنین در اندک خاطره‌نویسی که از نسل مبارزان بعدی، یعنی از زندانیان دهه ۵۰ شمسی در دست داریم، فردیت دیگر هیچ چهره‌ای ندارد. این نوشته‌ها، که متأثر از مبارزه چریکی هستند، نه بار خاطره‌نویسی، بلکه همانطور که هدف نویسندگان آن بوده است، تنها به قصد تهییج و تبلیغ و افشای رژیم نوشته شده‌اند. بر خلاف اینها، اما، در خاطره‌نویسی‌های نسل کنونی ما شاهد تلاش‌هایی هستیم حاکی از مسئولیت‌پذیری در مقابل اعمال و رفتار خود و نیز تلاش‌هایی در جهت ارائه تصویر «من».

خاطره‌نویسی را می‌توان یک نوع ادبی به شمار آورد. در خاطره‌نویسی هم مثل هر نوع ادبی دیگر شگردهای روایی، نحوه پرداخت، فضاآفرینی، دقت و ایجاز، میزان سنجش و نقد واقع می‌شوند. از این زاویه بنگریم خاطره‌نویسی به عنوان یک نوع ادبی با رمان قابل قیاس می‌شود. از زاویه دیگر، اما، خاطره‌نویسی نمی‌تواند با رمان قابل قیاس باشد چرا که مصالح آن را نه تخیل و جریان آزاد ذهن، بلکه واقعیت‌ها تشکیل می‌دهد. اگر تلاش رمان خلق ماجرابی است پرداخته تخیل نویسنده، برعکس کوشش خاطره‌نویس بازآفرینی دقیق رویدادهاست. رویدادهایی که به گذشته تعلق دارند و امروز با قلم خاطره‌نویس دوباره جان می‌گیرند. پس خاطره‌نویسی زندان می‌تواند موثرترین رسواگر جنایت‌کاران شود و همچنین بازگوی سیمایی از تاریخ.

در خاطره‌نویسی به عنوان یک نوع ادبی، به دلیل حضور مستقیم نویسنده، فردیت جنبه‌ای برجسته دارد. جوهر اصلی خاطره‌نویسی «من» است. نویسنده می‌کوشد در بستر حوادث «من» را برای خواننده بنمایاند. در این پروسه نویسنده به «من» از بیرون می‌نگرد. از او فاصله می‌گیرد تا ابتدا بتواند آن را ببیند و سپس قادر شود آن را به معرض دید و داوری خواننده بگذارد. برای خواننده زمانی رویدادها ملموس می‌شوند که بداند «من» چگونه آنها را زیسته است. آن وقت است که خواننده قادر می‌شود خود را به جای «من» راوی بنشاند. خود را با او هم‌سان بیابد یا برعکس متوجه تفاوت‌های خود با او گردد. داور باشد یا تنها شاهد. در خاطره‌نویسی‌های ما از زندان عمدتاً این «من» در خفا می‌ماند. البته این امر فقط شامل حال خاطره‌نویسی‌های زندان نیست. در ادبیات خاطره‌نویسی ما در عرصه‌های دیگر هم این رسم وجود دارد. گوئی برازنده نیست که نویسنده، به ویژه اگر شخصیتی هم باشد، از عواطف، تردیدها، نومیدی‌ها، پشیمانی‌ها، حسرت‌ها و نیازها و یا از شادی‌هایش سخن بگوید. حوادث گرچه از زبان اول شخص مفرد نقل می‌شوند، اما عموماً این «من» بی‌چهره است. یا اینکه «من» در هیئت «ما» گم است. عباس میلانی در مقدمه کتاب «معمای هویدا» به این نقص اشاره دارد. می‌نویسد: «همان طور که در سنت نقاشی ما، طرح چهره انسان رواج چندانی ندارد، در سنت روایی ما هم زندگی‌نامه نویسی هرگز رونقی نداشته است.»

با این همه «من» در خاطره‌نویسی‌های زندان‌های جمهوری اسلامی حضور دارد. چون خود همین امر، که زندان از طریق خاطره‌نویسی و نه یک گزارش دسته‌بندی شده به بیان درمی‌آید، اعلام حضور «من» است. این «من» غیر از افشای سیمای جباران، می‌خواهد از خود نیز نقاب بگیرد. خاطره‌نویس زندان حتی اگر در این تلاش ناموفق بماند و چهره «من» پوشیده، همین که «من» بر جایگاه راوی نشسته است، خود نشان تبلور فردیت راوی است. اینجا این سوال مطرح می‌شود: چرا می‌نویسیم؟ سوال را دقیق‌تر مطرح می‌کنم. غیر از افشای سیاسی چه محرک دیگری برای نویسنده لازم است تا جرات نوشتن از زبان «من» را پیدا کند؟ توجه داشته باشیم که این نویسنده، چه بسا که نویسندگی را با نوشتن خاطرات خود آغاز کرده باشد. شخصیت برجسته و معروفی هم نبوده،

یکی بوده از میان صدها هزار زندانی جمهوری اسلامی. ولی باید حدی از احساس تشخیص و ویژه انگاشتن خویش، در این میان عمل کند تا او، نویسنده، سرگذشت خود را برای دیگران جالب توجه بداند.

شاید تاملی در موضوع فردیت و تشخیص در زندان ما را به پاسخ این سوال نزدیک کند. شکنجه و زندان بر فردیت تأثیری دوگانه دارد. هدف از زندانی کردن و شکنجه به شکست کشاندن و نابودی شخصیت و فردیت آدمهاست. ما همه با این سیاست در زندان‌های ایدئولوژیک جمهوری اسلامی آشنا هستیم. اما شکنجه و زندان در عین حال که تحقیر و نابودی هویت و فردیت آدمها را هدف خود دارد، منجر به پیامد دیگری هم می‌شود که متناقض است با هدفی که زندانبانان و شکنجه‌گران دنبال می‌کنند. شکنجه و زندان باعث به خود بالیدن و احساس تشخیص در زندانی می‌شود. در کنار درد و محرومیت‌ها، زندانی از اینکه یکه و تنها در مقابل دستگاه عظیم قدرت ایستاده است، احساس غرور می‌کند. در هراس از اوست که شکنجه‌اش می‌کنند. «من»ی که چه بسا هزاران زخم و تحقیر از گذشته‌ها دارد، حالا دست بسته و ناتوان لرزه بر اندام دشمن انداخته‌است. و این، حس تشخیص و اعتماد به نفس می‌آفریند. این احساس در نزد زنها، که فردیت‌شان در جامعه و خانواده بیشتر از مردها در معرض تهدید و سرکوب است، قوی‌تر بروز می‌کند. پس بی دلیل نیست که زنها نیاز بیشتری برای نوشتن خاطرات خود حس می‌کنند.

این دو عامل متناقض از یکدیگر، یعنی فردیت سرکوب شده از یک طرف و احساس تشخیص از طرف دیگر و کشمکش‌های ناشی از آن دو، به گمان من، یکی از محرکه‌های ما، یا به عبارت دیگر نیاز ما در به تصویر کشیدن روزهایمان در زندان می‌شود. چه بسا، ما خود به آنها آگاه نباشیم. این محرکه‌ها در ناخودآگاه ما عمل می‌کنند. و بدون آنکه خود نمایان باشند بر رفتار و عمل ما تأثیر می‌گذارند. شاید نوشتن زندگی‌نامه زندان، ستیز با زخم‌های ناشی از تحقیر و سرکوب «من» است. با نوشتن، ما سعی می‌کنیم خود را اثبات کنیم.

توجه به ارتباط سرکوب فردیت در زندان با نوشتن هم‌چنین می‌تواند دلیل توجه به نوشتن را یا به عبارتی نیاز به نوشتن را در بین زندانیان جمهوری اسلامی توضیح دهد. زندان جمهوری اسلامی، زندان ایدئولوژیک است. به این معنا که تنها تنبیه و مجازات کارکرد زندان را تشکیل نمی‌دهد. در آن جا شکنجه هم تنها در خدمت گرفتن اطلاعات نیست. بلکه هدف از زندانی کردن و شکنجه، به ویژه شکنجه‌های روانی نابودی هویت و فردیت انسان‌ها است. زندان ایدئولوژیک می‌خواهد زندانی‌ها را از تعلقات هویتی و فردی‌شان تهی سازد و آنها را به انسان‌های یکدست و هوادار خود تبدیل کند. آن کسی که بخواهد هویت و فردیت خود را حفظ کند باید در افزایش بهای سنگینی بپردازد. نه تنها شکنجه و تنبیهات مختلف در انتظارش خواهد بود، بلکه هم‌چنین محکوم به انزوا است. فردگرایی اغراق شده در رفتار زندانیان، که گاه حتی پس از آزادی هم ادامه می‌یابد و در بعضی نوشته‌ها هم رد آن پیداست، حاصل آن مقاومت‌ها است.

حال سوال را به گونه‌ای دیگر تکرار می‌کنم. چه چیزی به زندانی دیروز جرات می‌دهد که حوادث را از منظر منحصر بفرد خود بازگو کند و خود را در مقام راوی تاریخ قرار دهد؟ این سوالی است که من امروز ده سال پس از آغاز به نوشتن «حقیقت ساده» از خود می‌کنم. فکر می‌کنم با هر هدفی که نوشتن را شروع کرده باشم، آن مکانیسم روانشناسانه احساس تشخیص در مقابل دشمن در اقدام من تأثیری قوی داشته‌است.

علاوه بر این‌ها این احساس زندانی، که سرگذشت او ویژه و منحصر بفرد بوده‌است، در او این باور را می‌پروراند که سرگذشتش می‌تواند برای دیگران جالب توجه باشد. موضوع نوشتن دنیای پر راز و رمز زندان است. او چیزهایی را تجربه کرده و از سر گذرانده است که دیگران به سختی می‌توانند تصویری از آن داشته باشند. بر عکس احساس تشخیص، که در ناخودآگاه عمل می‌کند، او به این ویژگی خود وقوف دارد. اما این احساس تشخیص و ویژگی گرچه می‌تواند او را به کاری ارزشمند، یعنی نوشتن زندگی زندان، وادارد، اما به هیچ وجه حس

مسرت بخشی نیست. احساسی است تنیده با درد و تنهایی. زیستن در جمع و جامعه‌ای که تجربه تلخ وی را نمی‌شناسد و چه بسا که علاقه‌ای هم به شنیدنش ندارد، می‌تواند باعث انزوای او شود. پس نوشتن از دنیایی که دیگران نمی‌شناسندش، ضمن این که انتقام از بانیان زندان است، نوعی طلب همدردی هم هست. و یا مقابله با تنهایی و انزوا. مشاهداتی که روی بازماندگان اردوگاههای مرگ نازی‌ها صورت گرفته و همچنین بررسی نوشته‌های آنان، این تشخیص دردناک و تنهایی را به خوبی می‌نمایاند. ژان آمری نویسنده و از بازماندگان آشویتس، که بیست و چند سال پس از رهایی‌اش از اردوگاهها به زندگی‌اش پایان داد، می‌نویسد آن کسی که شکنجه را تجربه کرده است، هرگز نمی‌تواند دنیا را خانه خویش بداند.

پس شاید نوشتن از زندان نوعی مقابله با این احساس هم هست؟ می‌نویسیم تا نپذیریم جایی در این دنیا نداریم. عامل دیگری هم هست که زندانی سابق را به نوشتن وامی‌دارد. او درکنار انسان‌هایی زیسته است که یک‌باره صدایشان را خاموش کردند. او که زنده مانده است مسئولیت و باری بر دوشش سنگینی می‌کند. نوعی احساس وظیفه است که صدای آن‌ها و سرنوشت‌شان را به گوش دیگران برساند.

فردیت زخم خورده و «من» سرکوب شده و نیز احساس تشخیص در عین حال که محرکه‌های می‌شوند برای خاطره نویسی زندان، البته محرکه‌هایی ناخودآگاه، رد پای خود را بر اثر هم می‌گذارند. در خاطره نویسی‌های ما از زندان، گاه خودستایی جای بیان فردیت را می‌گیرد. به بیان دیگر «من- ایده آل» جانشین «من» می‌شود. و یا اینکه ما شاهد بروز نوعی فردگرایی اغراق شده هستیم.

رد پای شکنجه و زندان را بر خاطره‌نویسی‌ها ضمنا می‌توان در تردیدها و خطاهای حافظه ملاحظه کرد. البته این امر برای همه خاطره نویسی‌ها صدق می‌کند. ما می‌دانیم حافظه انسان‌ها سخت خطاپذیر است. و همچنین منافع شخصی و گروهی هم می‌توانند در آن تاثیر بگذارند. اما افزون بر اینها تاثیر شکنجه بر حافظه است. شکنجه به عنوان یک موقعیت تراما، باعث اختلال در عکس‌العمل و رفتار عادی انسانها می‌شود. واکنش در قبال شکنجه، به عنوان وضعیتی که پیشتر انسان آن را تجربه نکرده‌است، بسیار متفاوت و حتی اغلب متناقض با رفتار او در شرایط عادی زندگی است. انسان چه بسا قادر نباشد با این واکنش‌های ناشناخته و نیز تجربه بسیار دردناک شکنجه کنار بیاید. در نتیجه ممکن است آنها به ناخودآگاه ذهن عقب رانده شوند یا اینکه آدم ترجیح می‌دهد فراموششان کند. اما سایه آنها بر رفتار و نیز در بازنگری و نوشتن از آن دوره همچنان باقی می‌ماند.

پس خطاست که در یک خاطره‌نویسی دنبال حقیقت مطلق بگردیم. اما در عین حال که ما به یک حقیقت واحد دست نمی‌یابیم، در عوض روایت‌ها و خاطره‌نویسی‌ها، حقیقت‌های گوناگونی را در برابرمان می‌گشایند. ما در هر کدام از آنها ضمن اینکه با روایت منحصر بفردی از رویدادها آشنا می‌شویم، سیمای راوی را هم در بستر حوادث می‌بینیم.

ادبیات زندان هم مثل هرنوع دیگر ادبی به نقد و بررسی نیاز دارد. این نقد و بررسی‌ها می‌توانند ما را در شناخت روانشناسانه فرهنگ سیاسی و مبارزاتی‌مان و همچنین به شناساندن سیستم سرکوب در جامعه یاری رسانند. نقد این متن‌ها همچنین می‌تواند آن رد پنهان شکنجه را در نوشته نشان دهد.

دیگر اینکه، هر نوشته‌ای وقتی انتشار می‌یابد، در قبال زبان مسئول است. سهل‌انگاری در زبان و غلط نویسی در هر حال مردود است. ارزش سندیت تاریخی، بار سیاسی و افشاگری این نوشته‌ها و نیز همدردی با نویسنده زجرکشیده، هیچکدام نمی‌توانند به نادیده گرفتن زبان و فرم نوشته بیانجامند. نقد، بررسی و سنجش ادبیات زندان نه ما را، که به نوشتن خاطرات زندان همت گمارده ایم، زیر سوال می‌برد و نه ارزش اقدام‌مان را. بلکه نقد کار

ما به معنای جدی گرفتن ما و کار ما است.